



خیلواکی

استقلال

جمعه ۱۶ اکتوبر ۲۰۲۰

نجیب سخی

ارتجاع متقاعد و افغانستان در مسیر تاریخ

در حدود هزار سال قبل یعنی در قرن یازدهم میلادی؛ ابوالفضل بیهقی نوشت: (چنین حالهاکه ازین بیداری افزاید و تاریخ براه راست رود، که روانیست در تاریخ تغیر و تحریف و تقتیر و تبذیر کردن و نوشتگین ولوالجی اگر بد کرد بد خود چشید).

بیهقی در ادامه مینویسد: (و سخت دشوار است بر من که بر قلم من چنین سخن می رود ولکن چه چاره هست. در تاریخ محابا نیست آنان که باما بامل بودند اگر این فصول را بخوانند و داد خواهند داد بگویند که من آنچه نبشتم برسم است.)

امروز هزار سال ازین بیانات بیهقی میگذرد؛ مگر متأسفانه عدۀ افراد باظاهر آراسته؛ اما در باطن شریر و فرصت طلب تصور میکنند که تاریخ عبارت از تملق خویش خوری و شخص ستائی است و تا هنوز نفهمیده اند که تاریخ «براه راست رود».

این خصلت مشتی از سرداران متقاعد و معاش بگیر «انگریز سرکار» بگفته هندی ها، است. میشل باری مؤرخ فرانسوی در کتاب یاغیستان خود میگوید: (امیر دوست محمد یک مقرری سالانه دوصد هزار پوند استرلنگ را از انگلیس دریافت میکرد.) «سلطنت یاغیستان میشل باری بزبان فرانسوی ص ۱۵۶ فلماریان پاریس ۲۰۰۲»

باین ترتیب با پول انگلیس بود که امیر دوست محمد به سردار دوست محمد تبدیل شد، و تمام سرداران بااستثنای امان الله خان؛ الی سردار محمد داؤد معاش بگیر انگریز بودند.

وقتی که انگلیس از هند بیرون شد؛ محمد داؤد انگریز سرکار را به «روس سرکار» تعویض کرد. این ارباب بدلی را سید قاسم رشتیا در کتاب خاطراتش بوضاحت شرح میکند، که پی آمد این ارباب گردشی، یعنی؛ کودتا های بر به بر، پرچم، خلق، اخوان، طالب و... که تا امروز ادامه دارد.

همین سرداران متقاعد جیره خوار استعمار و دستیارانشان، که مردم آن‌ها را تف طفیلی میخواندند، در اشتباه تصور میکنند که جنایات پرچم، خلق، اخوان و ... روی این‌ها راسپید کرده است. وقتیکه چهره‌های اصیل خود را در آئینه تاریخ حقیقی می‌بینند؛ یکسره همچو بوزینه که خود را در آئینه ببیند بخشم آمده، و مانند بوزینه بجنگیدن با آئینه اقدام میکنند.

این متقاعدین اکثراً افراد معلوم الحال و شناخته شده بودند، از جانبی اشخاص اُمی و نیمه بی سواد هستند؛ اگرچه هرکدام مقام وزیر، وکیل و رئیس را اشغال کرده بودند؛ زیرا این پُست‌ها را نه از رخ لیاقت، بلکه از طریق اعتماد و روابط خانوادگی تصرف نموده بودند!

یک سلسله اشخاص هلهچه مذهب، یعنی کسبیکه مذهب و مسلک مشخص ندارد؛ مانند: اعظم سیستانی، اسحاق مضطرب بعداً نگارگر، لعلی، داؤد مومند، بازماندگان صدیق فرهنگ، مایار، ملکیار و ... را استخدام نمودند؛ تا در جنگ با آئینه تاریخ این دوران خورده‌ها را کمک و یاری کنند؛ چنانچه مرتجع‌ترین این‌ها اعظم سیستانی عضو هیأت رئیسه شورای انقلابی حزب دمکراتیک خلق دو سه سال قبل بسایت افغان جرمن آنلاین در نوشته‌ی اقرار کرد، اشتباه کرده بودم!!، که استخدام شده بودم.

این افراد هیچکدام با علم تاریخ شناخت و رابطه، ماهوی ندارند؛ آنان تاریخ را داستان دنباله دار و قصه تصور میکنند، یعنی دیالکتیک در بحث تاریخی را همین امروز؛ نه میدانند، و نه قبول دارند!!.

این دسته تاریخ‌شکنان گاهی پرچمی، گاهی خلقی، شعله‌ئی، ستمی، افغان ملتی، اخوانی و ... بودند، که امروز اکثریت شان تجزیه طلب قوم و زبان‌گرا هستند، یعنی همان چیزیکه ارتجاع منطقه و جهان از ایشان انتظار دارد!

از سوئی اسلاف عده از آن‌ها؛ سابقه دهن جوالگیری با همین متقاعدین را داشتند. جهت اینکه خود را ازین بدعت و شاید هم خیانت و ... برأت دهند. کسبیکه این آئینه را برای تنویر ملت افغان آراسته و پیراسته است، یعنی مرحوم میر غلام محمد غبار؛ را هدف سفسطه سرائی‌ها، دروغ پردازیها و تحلیلات میرزا قلمانه خود قرار داده اند. تا آفتاب را به دو انگشت پنهان کنند. با شناخت نیمبند و داستانی تاریخ، و ادبیات نیمه افغانی و نیمه ایرانی شان. بشخصی یورش میبرند، که یکبار دیگر باید از سر زنده شود و نوشتن و خواندن را دو باره بیاموزاند تا به پای طرز انشاء و املا خراسانی - افغانی غبار برسند. لهذا موضوع بحث تاریخی را کاملاً گوشه میمانیم!!

اینک جرگه از هیچمدانان در تاریخ و ادب به دور هم جمع شده، و همچو بوزینه که با آئینه می‌جنگید.

این ها آب را با شمشیر میبرند ! غافل از اینکه افغانستان در مسیر تاریخ موج خروشانست و شما طفیلی و گاهی هم تف طفیلی هستید .

طفیلی هستید ؛ زیرا تملق ، دست و پا بوسی را تاریخ نگاری و تاریخ شماری قلمداد میکنید! از بحث دموکراتیک فرار کرده و در سایت ارتجاعی آریانا افغانستان آنلاین ؛ بطور یکجانبه پروپاگند و زهر پاشی میکنید. جواب ، نظر و دلایل و اسناد طرف مقابل را سانسور میکنید. اصولاً در حادثه تاریخی شخص وسیله است ؛ اما اشخاصیکه بدور هم جمع شده ، شخصیت و نظر واحد را تشکیل میدهند ؛ مرجع هستند. و شرایط تاریخی محرک واقعه یا حادثه است .

مرحوم غبار در هیچ صفحه و هیچ سطرى عالم بودن یا نبودن هیچ شخصیتی را زیر سوال نمیبرد. چون این وظیفه مورخ نیست. بلکه مورخ نتیجه اعمال آنها را ؛ مرجع قرار داده ؛ ارزیابی میکند ، یعنی اعمال را پیش می آورد و چهره ها را عقب اعمال قرار میدهد ؛ لهذا اشخاصیکه اعمال ننگین انجام داده اند! چهره های شان شرمگین و سیاه می شود ، که این وضعیت را قضاوت تاریخ مینامند!

من قبلاً این پروپاگند چپان را مستأصل نموده بودم . اینک برای تجدد خاطرات بعضی از نوشته های آن عصر را نشر مجدد میکنم.

جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ و برخورد های شخصی

این مقاله به تاریخ 25 جنوری سال دوهزار در هفته نامه امید منتشر گردیده بود و مقام جواب در برابر نوشته های احراری صاحب و عبدالله خان ملکیار را داشت ، که در چند شماره پیشتر در همین هفته نامه چاپ شده بود.

مرحوم غبار در ص های 206 و 207 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ ، یادداشتهای تاریخی را ارائه کرده بود ، که در محور آن مرحوم سلجوقی و عبدالله خان ملکیار قرار دارند ، تا نحوه عملکرد رژیم را تشریح کرده باشد.

ملکیار و احراری صاحب طی نوشته های شان میخواستند نشان دهند که گفته های مرحوم غبار جنبه شخصی داشته و از روی عقده و عداوت بکار برده شده، در نتیجه عینیت آنرا زیر سوال ببرند .

من این دیدگاه ایشان را ناصواب دانسته و به تحریر (افغانستان در مسیر تاریخ و برخورد های شخصی (پرداختم. ثابت کردم که گفته های مرحوم غبار تنها و تنها جنبه تاریخی دارد. هیچگونه دید و

آرای شخصی در آن نفوذ ندارد.

به تعقیب نشر جلد دوم کتاب افغانستان در مسیر تاریخ ، اثر مرحوم میرغلام محمد غبار که چون مشعل فروزان وقایع در تاریکی نگهداشته شده ربع دوم قرن بیستم کشور ما را روشن ساخت. این اثر به مثابه یک حربه علمی و یک محک عینی در تاریخ معاصر وطن در دسترس حقیقت جویان قرار گرفت.

مرحوم غبار برای بار اول در افغانستان تاریخی نوشت که دستوری نیست. در آن حقایق را واقع‌بینانه شرح و بیان کرده ، وقایع را از دیدگاه حکومتی ها و حکومت شده ها ارزیابی نموده؛ لهذا این طرز نگارش در فرهنگ تاریخ نگری ما بیسابقه است ، بدین ملحوظ بعضی افراد نا آگاهانه و برخی عمداً آنرا با مادیت تاریخ مغالطه میفرمایند، که این برخورد مسؤلانه نبوده ؛ مرحوم غبار بحیث یک وطن پرست و دموکرات این نوشته را روح بخشیده است.

واقعۀ تاریخی عینی است که در آن تمام اجزای یک جامعه نقش و سهم کم و زیاد دارند. مورخ واقعی کسیست که چهره و حدود مسؤلیت تمام این محرکین کارنامه تاریخی را شرح و بیان نماید. این عملیست که مرحوم غبار ، با شکیبائی و برده باری با وجود تمام مشکلات آن عصر به پایه انجام رسانیده است.

در این راستا برخی از مامورین عالیرتبه سابقه گاهی اسم خود را در محور یک یا چند مثال تاریخی مییابند. که از بازگویی عملکردهای شان در این کتاب شکررنجی میفرمایند. مثل جناب عبدالله ملکیار و جنت مکان علامه سلجوقی ، اما به یقین هدف غبار از ذکر نام این اشخاص، فقط روشن ساختن یک سلسله حقایق طی مثالهای زنده بوده و بس.

درین مورد که جلب اعتماد شخصی رهبران زمینه ساز احراز مقامهای حساس دولتی آنوقت میشد هیچکس اعتراضی ندارد. چنانچه خود ملکیار میگوید: «محمد هاشم خان مرحوم را مثل پدر احترام و عزت میکردم»، و این آن چیز است که مرحوم غبار میخواهد بیان کند که افغانستان زیر سلطۀ یک خانواده و در قید رژیم اعتماد سالاری بود. تنها افرادی به چوکی های مهم میرسیدند که مورد اعتماد بودند. لهذا بحث کاردانی و لیاقت مطرح نبود. اعتماد فردی جانشین همه این خصوصیات که لازمه پیشرفت یک ملت است ، شده بود. زیرا تمام آنانیکه در کارائی و لیاقت از

بوته آزمايش بدر آمده بودند؛ چون به استقلال وطن خویش عشق میورزیدند ، به این جرم روانه زندان ارگ ، سرای موتی و کشتارگاه دهمزنگ شدند.

مرحوم غبار منحيث شاهد و سهيم در اين حوادث، ميخواهد همين تضاد تاريخی را بما تشریح کند. از يکطرف آنانيکه در اعتماد به شخص ايمان داشتند و از جانب ديگر گروهیکه به ملت افغانستان باور مند بودند.

بطور مثال مرحوم غلام محی الدین خان انيس ، از جمله روشنفکران انگشت شماری بود که با دولت امانی اختلاف داشت. وی با دولت نادری همکاری نمود ، اما خیلی زود زندانی و اعدام گردید. بجرم اینکه ضد انگلیس بود. حتی پسر یتیم او را از صنف سوم مکتب ابتدائی اخراج کرده و به پلخمری تبعید کردند. فرید فرزند مرحوم انيس میگوید: « من تا آنکه کاکایم از زندان خلاص شد در فابریکه پلخمری کار میکردم، چون سن و سال من زیاد بود، هر چه کوشیدم به مکتب شامل نشدم از اینرو نزد مستری شاگرد شدم و بعد در شرکت برق بکار پرداختم. من همیشه از اینکه به گناه فرزند انيس بودن نگذاشتند درس بخوانم و تحصیل نمایم رنج میبرم » مأخذ: « یادی از انيس »

ملاحظه کنیم جناب ملکيار در برابر این بی عدالتی در نوشته شان چه میگویند : « مرحوم محمد هاشم خان با کیاست و تدبیر و اراده آهنین ، که خواست مطلق آنوقت بود کشور را بسوی استقرار و امن کشانید. »

آقای ملکيار به این ترتیب اشتراک نظر خود را در اعمال محمد هاشم تأیید میکند. اگر جناب ملکيار در تأمین اراده آهنین یعنی زندان و چوبه دار محمد هاشم خود را هم نظر میداند، پس چرا در پول اندوزی که نیز خواست مطلق آنوقت و آن شخص بود نقش خود را انکار میکند ، در حالیکه غبار یاد آور می شود که این فرزند خوانده ها همه ملیونها ثروت بهم رساندند. چرا جناب ملکيار در مورد این ثروت در آنزمان ، منبع و مدرک آن ، علاوه بر اینکه صحبتی بعمل نمی آورد ، سکوت رنگرفته هم اختیار می فرماید.

محمد هاشم با ظلم و تعدی زیاد ، مملکت را به یک زندان سرتاسری تبدیل کرد. مردم به مشکل سه وقت نان خود را دستیاب میکردند. و این وضعیت را آقای ملکيار استقرار امن میخواند. در حالیکه چهره اصلی آن دولت وحشت اختناق و ترور بود. طالبان نیز امنیت را تا حدودی تامین کرده اند ؛ اما هیچ صاحب نظری نمیتواند بدفاع از وحشت طالبان برخیزد. زیرا تامین امنیت در عدم موجودیت آزادی و دموکراسی وحشتناکترین چهره دیکتاتورست. درین مورد حتی یکی دیگر از خدمتگذاران خانواده حکمران میرمحمد صدیق فرهنگ در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر؛

وی را تابع نظرات فاشیستی و پیرو عقاید هیتلری میخواند. ج 2 ص 463

مرحوم غبار هیچوقت خدمات جناب ملکیار و آگاهی علامه سلجوقی را مورد سوال قرار نمیدهد زیرا او منبع عملکردها را منحصراً یک مورخ ارزیابی میکند. طریق و راه هائی را تشریح میدهد که افراد بوسیله آنها اعتماد محمد نادر و محمد هاشم را بخود جلب میکردند. بهای این اعتماد خدماتی بود که این افراد باید انجام میدادند.

با در نظر داشت اینکه جناب ملکیار و جناب سلجوقی اشخاص مورد اعتماد رهبری وقت دولت افغانستان بودند، پس ایشان در بدل این اعتماد خدمت و خوشخدمتی هائی باید انجام میدادند. غبار صرف یک فقره ازین خوشخدمتیها را برشمرده است. تا اینکه میکانیزم و تعاملات درونی دولت در آن روزگار روشن گردد؛ زیرا او بخوبی واقف است که اگر زندانها و قتلگاههای رژیم، فرزندان ملت را نمی بلعیدند؛ شاید امروز صدها علامه، استاد و مولوی آگاه میداشتیم. چون این وطن پرستان مرگ را بر عالمیت لکه دار ترجیح داده اند. پس این فریضه تمام آزادیخواهان است که درخت داعیه ملت افغان را آبیاری کنند و رهروان این شهدا باشند.

امید باین تشریحات اندک برای دانشمندان محترم واضح توانسته باشم که این کتاب را در بعد تاریخی آن مطالعه فرمایند، زیرا پیامدهای این دوره چهل ساله که ما در زندگی روزمره خود با آن مواجه بودیم و هستیم، همسوئی دارند با گفتههای مرحوم غبار. مثلاً در دهه هفتاد میلادی به مشکل پنج فیصد نفوس کشور از سواد بهره مند بود. با خشکسالیهای سال 1970 و 1972 فقر جانسوز ملت افغان به جهانیان آشکار گردید. بعد از سازشهای مجید زابلی و محمد هاشم خان سرمایه دلال پایه ها حتی ریشه های سرمایه و صنایع ملی افغانستان را نابود کرد. این اصطلاح مردم کابل که میگفتند: «ما حتی یک سوزن ساخته نمیتوانیم، که...» نتیجه همین سازش بود. در بازار کابل، اشیای وارداتی تمام جهان پیدا میشد به جز صنایع ملی. چشم پوشی از آب هیلمند، تائید خط تحمیلی دیورند و کودتا های پی در پی خانوادگی و دست پروردگان ایشان، همه مهر تائید بر حقانیت گفته های مرحوم غبار میگذارد.

اگر چه جناب ملکیار و احراری صاحب، هرکدام طومارهای طویلی از خدمات در ولایت هرات و دانشنامه های سلجوقی صاحب را ارائه میدهند، متأسفانه این خدمات فرعی بمقابل عملکردهای کلی در ترازوی تاریخ سنگینی ندارند.

یادداشت های مرحوم غبار در مورد ایشان و دیگر محرکین و برگرداندگان وقایع آن عصر بازتاب جذبات، علائق و عواطف شخصی مورخ نیست، بلکه قضاوت تاریخ در مورد آنهاست.

نجیب سخی استراسبورگ – ششم جنوری سال دو ہزار